

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

حوادث بعد از رسیدن اهل بیت علیهم‌السلام به مدینه و خطبه‌ی امام سجاد علیه‌السلام

سیدبن طاووس [در لهوف] نقل می‌کند: <sup>۱</sup> **ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ؛** اهل بیت علیهم‌السلام [بعد از زیارت قبور شهدا] از کربلا به قصد مدینه حرکت کردند.

**قَالَ بَشِيرُ بْنُ جَذَلَمٍ فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام فَحَطَّ رِجْلَهُ وَضَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ أَنْزَلَ نِسَاءَهُ وَ قَالَ يَا بَشِيرُ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَيَّ شَيْءٍ مِنْهُ:** بشیربن جذلم می‌گوید: وقتی به نزدیکی‌های مدینه رسیدیم، امام سجاد علیه‌السلام از مرکبشان پیاده شدند؛ محمل‌ها را باز کردند و خیمه‌ی خودشان را بر پا کردند؛ خانم‌ها را هم از مرکب‌ها پیاده کردند؛ و بعد به من بشیر فرمودند: ای بشیر! خدا پدر تو را رحمت کند! پدر تو شاعر بود؛ آیا تو هم می‌توانی شعر بگویی؟ **فَقَالَ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنِّي لَشَاعِرٌ:** بشیر می‌گوید: عرض کردم بله! ای پسر رسول خدا؛ من هم شاعرم. **فَقَالَ ادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَ اَنْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام:** حضرت علیه‌السلام فرمودند: ای بشیر! حالا که شاعر هستی، برو و قبل از ما وارد مدینه شو و خبر شهادت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام را به مردم مدینه اعلام کن.

**قَالَ بَشِيرٌ: فَرَكَيْتُ فَرَسِي وَ رَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ:** بشیر می‌گوید: من سوار اسبم شدم و با سرعت تاختم تا وارد مدینه شدم. **فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ وَ أَنْشَأْتُ أَقْوَالَ:**

۱. سیدبن طاووس، لهوف، صص ۲۱۰-۱۹۷ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، صص ۱۴۷-۱۴۹.

وقتی به مسجد پیامبر ﷺ رسیدم، صدای خودم را به گریه بلند کردم و با حال گریه این شعرها را خواندم و سرودم:

يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مَقامَ لَكُمْ بِها

فَإِنَّ الحُسَيْنَ فَأَدْمَعِي مِداراً

أَلْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبلاءَ مُضْرَجٌ

وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَي الْقَنَاةِ يَدارُ

معنی این اشعار این است: ای اهل یثرب،<sup>۲</sup> در سرزمین مدینه اقامت نکنید؛ چون حسین علیه السلام را به شهادت رساندند؛ پس سیل اشک از دیدگان جاری کنید. پیکر پاک اباعبدالله الحسین علیه السلام در سرزمین کربلا، آغشته به خون افتاد؛ و سر او بر سر نیزه‌ها، از این شهر به آن شهر گردانده شد.

قال: ثُمَّ قُلْتُ هَذَا عَلَيُّ بْنُ الحُسَيْنِ علیه السلام مَعَ عَمَّاتِهِ وَ أَخَوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِساحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِفنائِكُمْ وَ أَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ أَعَرَّفْتُكُمْ مَكَانَهُ: بشیر می‌گوید: بعد گفتم امام سجاد علیه السلام همراه عمه‌ها و خواهران بزرگوارشان، نزدیک شهر مدینه هستند؛ در همین نزدیکی شهر شما رحل اقامت افکنده‌اند. و من فرستاده‌ی امام سجاد علیه السلام هستم و جای آن حضرت را به شما معرفی می‌کنم.

قالَ فَمَا بَقِيَتْ فِي المَدِينَةِ مُحَدَّرَةٌ وَ لا مُحَجَّجَةٌ إِلَّا بَرَزَتْ مِنْ حِدرِها مَكشُوفَةً شَعْرُها مَحْمَشَةً وَ جُوهُها ضارِبَةٌ وَ جَهِها داعِيَةٌ بِالوَيْلِ وَ الثُّبورِ: بشیر می‌گوید: بعد از اینکه خبر شهادت اباعبدالله علیه السلام را به مردم مدینه دادم؛ و گفتم که بازماندگان قافله‌ی کربلا در بیرون مدینه هستند؛ با این خبر، دیگر هیچ زنی که در خانه‌ها، پشت پرده و حجاب بود، در خانه‌اش نماند؛ همه از پشت پرده‌ها بیرون آمدند؛ همه موها را پریشان کردند؛ همه به صورت‌های خودشان لطمه می‌زدند و با صدای بلند گریه می‌کردند و واویلا می‌گفتند. فَلَمْ أَرْ باکیاً وَ لا باکیَةً أَكثَرَ مِنْ ذَلِكَ اليَوْمِ: بشیر می‌گوید: من هیچ روزی به اندازه‌ی آن روز،

۲. نام قدیم مدینه یثرب است.

مردان و زنان را در حال گریه ندیدم. **وَ لَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ** : و بعد از روز وفات رسول الله ﷺ، هیچ روزی را برای مسلمانان تلخ‌تر از آن روز، ندیدم. **وَ سَمِعْتُ جَارِيَةَ تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقُولُ**: آن روز شنیدم که کنیزی در مصیبت اباعبدالله ﷺ نوحه می‌کرد و این شعرها را می‌خواند:

**نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا**                      **وَ أَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا**

قاصدی، شهادت امام حسین ﷺ، سرور و آقا و سید و سالارم را به من خبر داد و این خبر دل مرا به درد آورد و مرا بیمار و مریض کرد.

**فَعَيْنِي جُودًا بِالذُّمُوعِ وَ اسْكَبَا**                      **وَ جُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا**

ای چشمان من! پس در ریختن اشک، جود و سخاوت به خرج دهید؛ بخل نورزید. سخاوتمندانه اشک بریزید؛ و در پی هر اشکی در مصیبت اباعبدالله ﷺ، اشک دیگری از خودتان جاری کنید.

**عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَعَزَا**                      **فَأَصْبَحَ هَذَا الْمَجْدُ وَ الدِّينُ أَجْدَعَا<sup>۳</sup>**

گریه کنید در ماتم کسی که عرش الهی در عزا و ماتم او به لرزه درآمد؛ و با کشته شدن او، پیکر دین از هم پاشید و عظمت دین نابود شد.

**عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ**                      **وَ إِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ أَشْسَعَا**

---

<sup>۳</sup> در فایل صوتی استادان این مصرع است: **وَ أَصْبَحَ أَنْفُ الدِّينِ وَ الْمَجْدِ أَجْدَعَا**.

بر پسر رسول خدا ﷺ و بر فرزند جانشین رسول خدا، علی بن ابیطالب علیه السلام، اشک بریزید و گریه کنید؛ اگرچه مدفن حسین علیه السلام برای همیشه از ما مردم مدینه دور قرار گرفت و در دسترس ما نیست.

ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاعِي جَدَدْتُ حُزْنَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَدَشْتُ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَنَدَّمِلَ فَمَنْ أَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ؟ بعد آن کنیز گفت: ای کسی که خبر شهادت حسین علیه السلام را به ما می دهی، غم و حُزْن و داغ ما را بعد از مصیبت جانکاه رحلت رسول خدا ﷺ، دوباره با خبر شهادت اباعبدالله علیه السلام، تازه کردی. و دوباره سر زخم دل های ما را که هنوز شفا پیدا نکرده بودند، باز کردی! خدا تو را رحمت کند! تو کیستی که این خبر را برای ما آورده ای؟! فَقُلْتُ أَنَا بَشِيرُ بَنِ جَدَلَمٍ: به او گفتم: من بشیر بن جدلم. وَجَهْنِي مَوْلَى عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نِسَائِهِ: مولای من، آقا و سرور من امام سجاد علیه السلام، مرا به مدینه فرستاد. خود حضرت هم در فلان محل در بیرون مدینه، همراه با همسران و خانواده ی ابی عبدالله علیه السلام، توقف کرده اند.

قَالَ فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَ بَادِرُونِي: بشیر گفت: اهل مدینه مرا رها کردند و با شتاب به جایی رفتند که خبر دادم امام سجاد علیه السلام و اهل بیت علیه السلام در آنجا هستند. فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ: من هم به اسبم رکاب زدم و به سرعت به سمت آنها رفتم. فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطَّرِيقَ وَ الْمَوَاضِعَ: وقتی خواستم نزدیک شوم، دیدم مردم همه ی راهها را گرفته اند؛ و هیچ راهی برای نزدیک شدن من به امام سجاد علیه السلام نگذاشته اند. فَتَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ؛ بشیر بن جدلم می گوید: به ناچار از اسبم پایین آمدم؛ و از روی دوش مردم عبور کردم تا خود را به نزدیکی در خیمه ی حضرت رساندم. وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلًا؛ امام سجاد علیه السلام داخل خیمه بودند. فَخَرَجَ وَ مَعَهُ [مَنْدِيلٌ] خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ؛ امام سجاد علیه السلام در حالی که دستمالی در دست داشتند، که اشک های جاری دیدگان شان را با آن دستمال پاک می کردند، از خیمه بیرون آمدند. وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ: پشت سر امام سجاد علیه السلام هم خادمی از خادمان حضرت بود، که صندلی یی برای حضرت آورد. فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتَمَالَكُ مِنَ الْعُبْرَةِ: آن خادم صندلی را گذاشت؛ امام سجاد علیه السلام بر روی

آن صندلی نشستند؛ اما از شدت اشک قدرت کنترل کردن خودشان را نداشتند و نمی‌توانستند جلوی اشک دیدگان‌شان را بگیرند. **وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حِينِ النَّسْوَانِ وَ الْجَوَارِي وَ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يُعْزُونَهُ فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ صَجَّةً شَدِيدَةً:** صدای مردم به گریه بلند شد. صدای ناله‌ی زن‌ها و کنیزان بلند شد و مردم از هر طرف خودشان را به امام سجاد علیه السلام می‌رساندند، تا به حضرت تسلیت بگویند. فضای آن منطقه از صدای گریه پر شده بود. **فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ أَنْ اسْكُتُوا فَسَكَتَتْ [فَسَكَتَتْ] فَوَرْتُهُمْ:** امام سجاد علیه السلام با دست اشاره کردند: ساکت باشید. و با همین اشاره، سکوت بر همه‌جا حاکم شد. و این همان تصرف ولایتی است که شبیه‌اش را حضرت زینب علیها السلام در کوفه داشتند و همه را ساکت کردند. **فَقَالَ:** بعد امام سجاد علیه السلام شروع به خطبه خواندن کردند.

**أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بَارِي الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ قَرَّبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ وَ أَلَمِ الْفَوَاجِعِ وَ مَضَاضَةِ اللَّوَادِعِ وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ الْكَاطِئَةِ الْفَادِحَةِ الْجَانِحَةِ:** حضرت صحبت خودشان را با سپاس و حمد الهی آغاز کردند. این آموزه در کل داستان کربلا تکرار می‌شود. خیلی عجیب است که اهل بیت علیهم السلام، با عظیم‌ترین و سنگین‌ترین داغ‌ها و مصائب، چگونه مواجه می‌شوند! با حمد و سپاس خدا، با شکر و تشکر از خدای متعال، به خاطر آنچه پیش می‌آورد! هرچه محبوبشان پیش می‌آورد، برای آنها دوست-داشتنی و ستودنی است. امام سجاد علیه السلام فرمودند: همه‌ی حمد، سزاوار الله، پروردگار همه‌ی عالمیان است؛ اوست که صاحب و مالک و پروراننده‌ی همه‌ی موجودات جهان خلقت است؛ اوست که صاحب روز جزاست؛ اوست که آفریننده‌ی همه‌ی مخلوقات است. حمد شایسته‌ی کسی است که مقام او چنان والاست که قدرت درک و فهم حقیقت مقام او، از دسترس اندیشه‌ها به دور است؛ و مقام او از آسمان‌های بلند هم برتر است. **وَ قَرَّبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى:** اما به قدری به بندگانش نزدیک است، که حتی نجوای آهسته‌ی تک‌تک بندگان را می‌شنود. **نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ:** خداوند را حمد می‌کنیم بر اموری که بسیار سنگین و دشوار است. و بر دردها و مصیبت و داغ‌های زمانه و روزگار، **وَ أَلَمِ**

**الْفَوَاجِعُ:** و دردهایی که فاجعه‌آمیز است. ما خدا را در این شرایط هم حمد می‌کنیم. **وَ مَضَاضَةَ اللُّوَاذِعِ:** و خدا را حمد می‌کنیم در برابر زخم زبان‌هایی که دشمن به ما زد. **وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ:** خدا را حمد می‌کنیم در برابر مصیبت‌ها و مصائب و ماتم‌های بزرگی که بر ما وارد شد. **وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِغَةِ الْكَاطِطَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ:** و خدا را حمد می‌کنیم در برابر مصیبت‌های عظیم و بلاهای بزرگی که همه‌ی وجود انسان را غرق غم و اندوه و ماتم می‌کند.

بعد از این حمد و سپاس الهی در این شرایط، که خود این حمد، برای همه‌ی ما یک درس بزرگ است که چگونه انسان می‌تواند در دل سخت‌ترین موقعیت‌ها و دشوارترین مصیبت‌ها، روح حمد و سپاس الهی را داشته باشد، امام سجاد علیه السلام به مردم خطاب کردند: **أَيُّهَا الْقَوْمُ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ وَ ثَلَمَةٌ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ قَبْلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ عَتْرَتُهُ وَ سَيِّ نِسَاؤُهُ وَ صِيئَتُهُ وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ:** ای مردمان! ای قوم! بدانید خدای متعال که حمد سزاوار اوست، ما را به مصائب عظیمی مبتلا کرد؛ و ما را با مصیبت و لطمه‌ی بسیار عظیمی که بر اسلام وارد آمد، امتحان کرد و به آنها مبتلا کرد. اباعبدالله الحسین علیه السلام به شهادت رسیدند؛ خاندان ایشان را کشتند و به شهادت رساندند؛ همسران و دختران ایشان را به اسارت بردند؛ سر مطهر اباعبدالله علیه السلام را در بالای نیزه‌ها، از این شهر به آن شهر گرداندند؛ و این مصیبتی است که هیچ مصیبتی همانند و هم‌پایه‌ی آن نیست.

**أَيُّهَا النَّاسُ فَأَيُّ رِجَالٍ مِنْكُمْ يُسْرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ:** ای مردم مدینه! بعد از کشته شدن حسین، کدام یک از مردان شما می‌تواند در زندگی خود شادی و خرمی داشته باشد؟! **أَمْ أَيْ فُؤَادٍ لَا يَحْزُنُ مِنْ أَجْلِهِ:** یا کدام قلب و دل است که مملو از اندوه و غصه‌ی شهادت اباعبدالله علیه السلام نباشد؟! **أَمْ أَيْةٌ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْسِبُ دَمْعَهَا وَ تَصْنُ عَنْ أَنْهَمَالِهَا:** یا کدام دیده‌ی شماهاست که بتواند جلوی ریزش اشک‌هایش را بگیرد و مانع از جاری شدن سیلاب اشک شود؟!!

فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْحُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ: همه‌ی آسمان‌های هفتگانه در ماتم قتل اباعبدالله علیه السلام گریستند. وَ بَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا: و همه‌ی دریاها با موج‌هایشان، در مصیبت شهادت اباعبدالله علیه السلام گریستند. وَ السَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا: و همه‌ی آسمان‌ها باتمام ارکانشان، در ماتم اباعبدالله علیه السلام اشک ریختند! وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا: و زمین تا اعماق خودش در ماتم اباعبدالله علیه السلام گریست! وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا: و همه‌ی درختان، با همه‌ی شاخه‌های خود در ماتم اباعبدالله علیه السلام گریستند! وَ الْحَيْتَانُ فِي اللَّحَجِ الْبِحَارِ: همه‌ی ماهیان در دل امواج دریاها در ماتم اباعبدالله گریستند! وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ: و همه‌ی ملائکه‌ی مقرب و همه‌ی اهل آسمان و آسمانیان، در مصیبت و ماتم اباعبدالله علیه السلام دسته‌جمعی گریستند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِقُ لِقَتْلِهِ: ای مردم! کدام قلبی است که به‌خاطر شهادت اباعبدالله علیه السلام از شدت مصیبت در حال ترکیدن از غصّه نباشد؟! أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحِنُّ إِلَيْهِ: کدام قلبی است، کدام دلی است که محزون و اندوهگین از مصیبت اباعبدالله علیه السلام نباشد؟! أَمْ أَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ التُّلْمَةَ الَّتِي تَلَمَّتْ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا يَصُمُّ: و یا کدام گوش است که خبر این مصیبت بزرگ را که بر اسلام وارد شد، بشنود، و از شدت ماتم کر نشود؟! و از شدت ماتم کر نشود!؟

أَيُّهَا النَّاسُ أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرِدِينَ مَذُودِينَ وَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ: ای مردم! ما در حالی صبح کردیم که از وطن خودمان رانده و مطرود شده بودیم؛ همه‌جا طردمان کرده بودند؛ و در بیابان‌ها متحیر و سرگردان رها شده بودیم. كَانَا أَوْلَادُ ثُرُكٍ وَ كَابُلٍ: گویا فرزند سرزمین‌های کفر و شرک بودیم؛ گویا مشرک بودیم که با ما این‌گونه رفتار کردند؛ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ: بدون هیچ جرمی که مرتکب شده باشیم؛ وَ لَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ: بدون اینکه هیچ کار ناشایستی از ما سرزده باشد؛ وَ لَا تُلْمَةَ فِي الْإِسْلَامِ تَلَمَّنَاهَا: بدون اینکه لطمه‌ای به اسلام زده باشیم.



ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى؛ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ: ما در تاریخ گذشته، و در گذشتگان خودمان چنین

چیزی ندیده بودیم. و این حادثه‌ی نوظهور و بدیعی بود که اتفاق افتاد! وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي

قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا: به خدا سوگند، اگر پیغمبر خدا به جای

سفارش در مورد وصایت ما، به آنها سفارش کرده بود که ما را تگه‌تگه کنند و به قتل برسانند، بیش از

آنچه با ما کردند، نمی‌شد کسی با ما کاری کند!

فَ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ° مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَوْجَعَهَا وَ أَفْجَعَهَا وَ أَكْظَمَهَا وَ أَفْظَعَهَا وَ أَمْرَهَا وَ أَفْذَحَهَا

فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيهَا أَصَابِنَا وَ مَا بَلَغَ بِنَا فَإِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ: بعد امام سجّاد علیه السلام کلمه‌ی استرجاع به کار

بردند: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ به‌خاطر این مصیبتی که چقدر عظیم است! این مصیبت چقدر سوزاننده

است! این داغ همه‌ی وجود انسان را می‌سوزاند! این مصیبت چقدر دردناک است و چقدر فجیع است!

چقدر تلخ و جانسوز است! اما ما همه‌ی این مصیبت‌هایی که بر ما وارد شد، همه را به حساب خدا

می‌گذاریم؛ همه را نوعی عرض ارادت، نوعی قربانی دادن، نوعی پذیرش سختی‌های راه وصال محبوب

و راه تأمین رضای خالق می‌دانیم؛ که خدای متعال هم صاحب عزت است و قدرت و شوکت، و هم

صاحب انتقام است و انتقام‌گیرنده‌ی از ستمگران.

سیدبن طاووس می‌گوید: قَالَ الرَّأْيِيُّ: فَقَامَ صَوْحَانُ بْنُ صَعَصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ وَ كَانَ زَمَانًا فَاَعْتَدَرَ إِلَيْهِ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ

زَمَانَةِ رَجُلَيْهِ فَأَجَابَهُ بِقَبُولِ مَعْدِرَتِهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ فِيهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَحَّمَ عَلَيَّ أَبِيهِ. بعد از فرمایشات امام

سجّاد علیه السلام، صوحان، پسر صَعَصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ،<sup>۷</sup> برخاست و از امام سجّاد علیه السلام عذرخواهی کرد که من

۴. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۲۴.

۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۶. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴.

۷. صَعَصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ، یکی از اصحاب برجسته‌ی امیرالمؤمنین است؛ فرد خطیب و دانشمند و والایی بوده است! زمین‌گیر و فلج بود.



زمین گیر بودم؛ قدرت حرکت نداشتیم؛ والا به یاری حسین علیه السلام می آمدم و شما را تنها نمی گذاشتم. امام سجاد علیه السلام این عذرخواهی او را پذیرفتند و با خوش بینی از او تشکر کردند؛ و برای پدر او هم از خدای متعال طلب رحمت کردند.

قالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ: ابن طاووس گردآورنده‌ی کتاب، این گونه می گوید: **ثُمَّ إِنَّهُ علیه السلام رَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ**: بعد از این مراسم، امام سجاد علیه السلام همراه با خانواده و عیال و همراهانشان وارد شهر مدینه شدند. **وَ نَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رِجَالِهِ**: چشم حضرت به خانه‌های خاندانشان و خانه‌های مردان بنی‌هاشم افتاد. **فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنُوخَ بِلِسَانِ أَحْوَالِهَا**: امام سجاد علیه السلام دیدند تک تک این خانه‌ها، به زبان حال، نوحه می کنند و گریه می کنند. **وَ تَبُوخُ بِإِعْلَانِ الدُّمُوعِ**: و اشک می ریزند و غمشان را این گونه اظهار می کنند. **وَ إِزْسَالِهَا لِقُفْدِ حُمَاتِهَا وَ رِجَالِهَا**: به خاطر اینکه حامیانشان و مردانشان را که در این خانه‌ها ساکن بودند، از دست داده بودند. **وَ تَنْدِبُ عَلَيْهِمْ نَدْبَ الثَّوَاكِلِ**: و مثل زنان بچه مرده، بر مردانی که در کربلا به شهادت رسیدند، اشک می ریختند و گریه می کردند. **وَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ أَهْلَ الْمَنَاهِلِ**: و از افراد سراغ عزیزان خودشان را می گرفتند. **وَ تُهَيِّجُ أَحْزَانَهُمْ عَلَى مَصَارِعِ قَتْلَاهَا وَ تُنَادِي لِأَجْلِهِمْ وَ تَكْلَاهُ**: و فریاد و امصیبتا سر می دادند و حزن و غم آنها در کشته شدن عزیزانشان اوج می گرفت. سید بن طاووس در اینجا زبان حالی از آن خانه‌های خالی، در فراق آن عزیزان نقل می کند که چون مفصل است، نمی خوانم.

بعد می گوید: **فَقَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ هُوَ ذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ الْوَصْفُ أَنَّهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبُلُوى وَ عَظِيمِ الْبَثِّ وَ الشُّكُوى**: از سید و آقای ما امام سجاد، زین العابدین علیه السلام که آن حضرت حلم بسیار عظیمی داشتند و از شدت حلم و بردباری و شکیبایی اصلاً به وصف در نمی آمدند، نقل شده است که حضرت در این مصیبت و بلوی بسیار گریه می کردند و بسیار اشک می ریختند و اظهار

ناراحتی می کردند. **فَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَائِماً نَهَارَهُ وَ قَائِماً لَيْلَهُ:** از امام صادق عليه السلام روایت شده است که امام سجّاد عليه السلام چهل سال بر پدر بزرگوارشان گریستند؛ روزها را روزه می داشتند؛ شبها را تا به صبح، شب زنده داری می کردند و به نماز می ایستادند. **فَإِذَا حَضَرَ الْإِفْطَارُ جَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ كُلْ يَا مَوْلَايَ:** وقتی هنگام افطار می رسید، و خدمتکار حضرت غذا و آبی برای ایشان می آورد و پیشاروی حضرت می گذاشت و عرض می کرد: مولای من! میل بفرمایید و افطار کنید، **فَيَقُولُ قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَائِعاً قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَطْشَاناً:** امام سجّاد عليه السلام می فرمودند: پسر رسول خدا را گرسنه سر بریدند! پسر رسول خدا را با لبان تشنه به شهادت رساندند! **فَلَا يَرَأَى يُكْرَهُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ:** و بعد از این جمله ها، حضرت به قدری گریه می کردند و اشک می ریختند که اشک های چشمشان با غذایی که برای حضرت آورده بودند، آغشته می شد! **ثُمَّ يُمَزَّجُ شَرَابُهُ بِدُمُوعِهِ:** و آن آبی هم که برای افطار حضرت آورده بودند، با اشک دیدگان ایشان آغشته و مخلوط می شد. **فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:** روپیه ای امام سجّاد عليه السلام همین گونه بود تا زمانی که حضرت به خدای متعال ملحق شدند! و با همین داغ و مصیبت و با همین حالت از دنیا رفتند.

**وَ حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ:** یکی از خدمتگزاران حضرت این گونه نقل کرده است؛ **أَنَّهُ بَرَزَ يَوْمًا إِلَى الصَّحْرَاءِ:** روزی امام سجّاد عليه السلام به صحرا تشریف برده بودند؛ بیرون از شهر رفته بودند. **قَالَ فَتَبِعَهُ:** آن خدمتکار می گوید: حضرت را تعقیب کردم و دنبال ایشان رفتم. **فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِنَةٍ:** وقتی به نزدیکی های حضرت رسیدم، دیدم امام سجّاد عليه السلام سرشان را روی سنگ بسیار خشن و ناهمواری گذاشته اند و به سجده رفته اند. **فَوَقَفْتُ وَ أَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بُكَاءَهُ:** همان دور ایستادم؛ ولی صدای ناله های جانخراش و گریه های امام سجّاد عليه السلام را در حالت سجده می شنیدم. **وَ أَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ:** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا؛ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَ رِقًا؛ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصْدِيقًا وَ صِدْقًا:** می گوید: من از همان دور شمردم که امام سجّاد عليه السلام در حالت سجده بر روی آن سنگ خشن و با آن حالت ناله و حالت

گریه، هزار بار تکرار کردند: هیچ خدایی جز الله نیست. هیچ معبودی، هیچ معشوقی جز الله نیست. و فقط او حق است. هیچ معبودی جز خدای متعال نیست و من عبد مُتَعَبَّدٍ او هستم؛ و گردن به فرمان او سپردم. هیچ خدایی و هیچ معبودی جز الله نیست و من به او ایمان آوردم و این حقیقت توحید را صادقانه تصدیق می‌کنم. **ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ وَ إِنَّ لِحَيْتَهُ وَ وَجْهَهُ قَدْ غُمِرَا بِالْمَاءِ مِنْ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ:** بعد امام سجّاد علیه السلام سر از سجده برداشتند؛ و این در حالی بود که تمام محاسن شریف حضرت و تمام صورتشان با آب واشکی که از دیدگان حضرت جاری شده بود، خیس و تر شده بود. **فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقُضِي:** من عرض کردم: ای مولای من! ای سرور من! بس نیست که شما این قدر گریه می‌کنید؟! وقتش نشده است که گریه و اندوه شما تمام شود؟! **وَ لِيُكَائِكَ أَنْ يَقَالَ:** آیا هنوز وقتش نشده است که کمی کمتر گریه کنید و اشک بریزید؟! **فَقَالَ لِي وَيْحَكَ:** حضرت به من فرمودند: وای بر تو! **إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنِ نَبِيِّ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا فَغَيَّبَ اللَّهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ اخْتَدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ أَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَ أَحْيَى وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَعِي مَقْتُولِينَ فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقُلُّ بُكَائِي:** پسر اسحاق، پسر ابراهیم خلیل، پیامبری بود که از پسران انبیاء بود. او دوازده فرزند داشت. دوازده پسر داشت. یکی از این دوازده پسر او گم شد؛ در ماتم دوری آن فرزند، موهای سر یعقوب سپید شد؛ کمر یعقوب خم شد؛ دیدگان او از شدت گریه‌هایی که در فراق یوسف می‌کرد، کور و نابینا شد؛ و این در حالی بود که او خبر داشت پسرش هنوز زنده است و در همین دنیا است؛ اما به فراق او مبتلا شده بود. ولی من امام سجّاد، با همین چشمان خودم دیدم پدرم، برادرم و هفده تن از اهل بیتم را، جلوی چشمم سر بریدند! جلوی چشمم در قتلگاه افتاده بودند؛ اینها را با چشم‌های خودم دیدم؛ آن وقت چطور انتظار داری غم و مصیبت من تمام شود؟! چطور انتظار داری گریه کردن‌های من کم شود؟!

فاجعه‌ی کربلا به وسیله‌ی امام سجّاد علیه السلام با این اقامه‌ی ماتم‌ها، با این حالت عزایی که حضرت از هر فرصت استفاده می‌کردند، نه اینکه بخواهند نقش بازی کنند و تَصْنَعًا این‌گونه باشند، حال طبیعی

حضرت این‌گونه بود، ولی این اثر را داشت که نمی‌گذاشت خاطره‌ی کربلا در ذهن و دل‌ها، اندکی کمرنگ شود. بنی‌امیه با این جنایتی که مرتکب شد، سند نابودی خودش را هم امضا کرد؛ و امویان نتوانستند مدت زیادی بر آریکه‌ی قدرت بمانند. اندکی نگذشت که جای خودشان را به مروانیان و مروانیان هم جای خودشان را به عباسیان دادند. و داستان کربلا همچنان بین اهل‌بیت علیهم‌السلام، و بنی‌هاشم، به عنوان یک سَمبل و الگوی بزرگ، روح حماسه را در کالبد جامعه‌ی اسلامی می‌دمید. برای مثال جنبشی مانند جنبش توّابین، اندکی بعد از شهادت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام شکل گرفت. بر سر مزار اباعبدالله علیه‌السلام جمع شدند؛ توبه کردند؛ و هم‌عهد شدند که انتقام خون اباعبدالله علیه‌السلام را بگیرند. داستان قیام مختار، خود داستان مفصلی است که فرصت نیست وارد آن بحث شوم. دیدیم که چگونه تک‌تک این جنایتکاران به سزای اعمال خودشان در دنیا رسیدند تا ان‌شاءالله در رجعت هم، بارها و بارها کیفر شوند؛ و نهایتاً در قیامت به عذاب جاوید الهی مبتلا شوند.

به‌رحال این حرکت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام الهام‌بخش شد. نقطه‌ی آغاز غالب نهضت‌هایی که بعد از واقعه‌ی عاشورا، در طول سده‌ها و قرون مختلف، در جامعه‌ی اسلامی، علیه حکومت‌های اموی و عباسی شکل گرفتند، بالای سر مزار امام حسین علیه‌السلام بود؛ یعنی می‌آمدند در آن نقطه با هم هم‌پیمان می‌شدند که علیه ستمگران قیام و مبارزه کنند.

امیدواریم این محرّم و صفری که بر ما گذشت و توفیق به یادآوردن، و تجدید خاطره‌ی این نهضت عظیم حسینی علیه‌السلام را نصیب ما کرد، در زندگی هم الهام‌بخش ما باشد. عاشورا یک مکتب است! محرّم و صفر یک مدرسه است! داریم از این مدرسه بیرون می‌آییم؛ ارزیابی کنیم و ببینیم در این محرّم و صفر چه چیزی گرفتیم؟ واقعاً در این محرّم و صفر چه تحوّلی در ما اتفاق افتاد؟ چقدر این نقش الگویی اهل‌بیت علیهم‌السلام، در وجود ما سایه انداخت و به رنگ و بو و عطر و شمایل حسینی علیه‌السلام در آمدیم؟ خودمان را ارزیابی کنیم. محرّم و صفر نیامد که فقط بگیریم. خدا می‌داند که این گریه‌ها چقدر در پیشگاه خدا عظیم است و چه ارزش‌والایی دارد؛ اما همه‌چیز این گریه‌ها نیست! ما آمدیم یک دوره‌ی

آموزشی را در محرم و صفر طی کردیم، تا در همه‌ی عمر عاشورایی زندگی کنیم! حسینی زندگی کنیم! زینبی زندگی کنیم! امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام فقط برای مجالس سوگواری نیست؛ برای لحظه لحظه‌ی زندگی ما الهام‌بخش است؛ برای تمام عرصه‌های فعالیت زندگی ما الهام‌بخش است؛ از محیط خانواده-مان، تا محیط تحصیلمان، محیط شغل و کارمان، جامعه‌مان، در همه‌ی عرصه‌ها، باید نقشی را که نهضت عاشورا به ما آموخت، به خوبی فرا گیریم و ایفا کنیم. واقعاً تک‌تکمان ببینیم چه تحوّلی در ما اتفاق افتاده است؟! در این دو ماه محرم و صفر چه تغییری کرده‌ایم؟! آیا انسان تازه‌ای شده‌ایم؟ آیا در روحيّات، خلقیات، اندیشه‌ها و رفتارهایمان یک قدم به سمت امام حسین و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نزدیک‌تر شده‌ایم؟ امیدواریم که خدای متعال توفیق چنین تحوّل و بهره‌گیری را نصیب همه‌ی ما کرده باشد.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ<sup>۸</sup>

---

۸. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل الشّیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.